

بیان نگاشته و ترتیب داده و نامش وزیر نامه نهاد و ام میتوان دریافت
 بخدمت و بلند که جمله کارهای دست بسته ام خیلے مورد
 تحسین و آفرین حضرت بادشاه حجاب و سرکار بلند اقتدا
 گورنمنٹ عالی افتاد و از خوشنودی هر دو آقا ایم نتایج حضرت و
 ناموری بیشتر از پیشتر دستم داد همین که بعثت مد و ارشان منشی صفا
 کارزاری شکستم و آن جمله رخنه های فتور را که بسبب تجویز کبیش
 شده بود نیک به بستم حضرت افتدس و اعلی از وفود
 مرا چشم پانه و عواطف خسروانه انداز و افتخار مرا
 بطناسی خلعت بست و دو پارچه که اتھنی مراتب تشریف
 در بار آن خسر و عالی تبار می باشد باضعاف و مصناحف
 افزودند و نسیذ ابالی گورنمنٹ عالی تشریف یاز و پارچه

مع سه عدد مرصع جواهر بصله اینهمه نیکو خدمتی با عنایتی مومنان

نقل خط صاحب سکرتر اعظم جناب نواب

گورنر جنرال بھار در بنام مولف

غشی صاحب مشفق و مهربان وستان غشی امیر علیخان ^{بعلی} در سلطنت ^{مشرقی}
بعد شرح اشتیاق ملاقات مسرت آیات مشہود و خاطر محبت مظاہر

میدار و کہ چون آن مهربان در انتظام امور حضرت

با و شاه اودہ و فور مساعی محنت و ہمہ تن صرف توجہ و بہت

بکار برودہ خدمتہای پسندیدہ بتامسرو یانت و فطانت

برومی ظہور آورودہ اند اینمعنی موجب غایت رضامندی و

خرسندی جناب نواب مستطاب معالی القاب ^{سلطنت} نایب

گورنر جنرال بھار و ام اقبالہ گردید ہذا حسب الحکم و ایامی

نواب صاحب ممدوح بیعت ابداً این خدمت رختی از خلعت و فلان
 برای آن مهربان تجویز و مرحمت گشته همراه رقمی
 سمت ارسال می پذیرد و بذریعہ این رقمی
 تحسین و سپاس بر می گذارد و زیاده چه بر طرف
 المرقوم یازدهم جنوری ۱۸۶۹ عیسوی
 دستخط و بلیواس سیشن کار



سومین بجزره در ذکر کارهای که از مولف
در سال یک هزار و هشتصد و چجاه و

هفت عیسوی هنگام منصوب بودن

بر عهد جلیله اش شنت ^ا شنت

نواح عظیم آباد بخصوص دفع مفاسد

باغیان بدبها و واقع شده

هنگامیکه آتش فتنه گروه شفاوت پشوه شکرین تکلم

نکو هیده فرجام به بعض مقامات و اضلاع غربی

هندوستان و یار شعله و رگر ویدو بد معاشان چند

ناعاقبت اندیش با ایشان همداستان شده بحیل و

بهانه های بی اصل دست تطاول در اکثر امصار و قری

و از گردن دو با شتهار گوناگون انجسار پراقتشار چه از
 پریشانی با که متوجه حال رعایا ساختند و چه از بدگمانیها که
 بدلهای حکام وقت انداختند با جمله طرفه بینگانه رتخیز بر پا
 کرده بودند که بیان آن بیرون از یارای تحریر نیست
 هر چند ورین حد و بنگاله اثر آن طوفان چندان راه نیت
 و بجر است شناسیده و تدابیر با سده حاکمان بالادست
 امن و عافیت چنانکه بود بر که خود ماند از استماع اخبار وحشت آثار
 و افواه خلایق شهر و بازار روزی نبود که رعایا با گوناگون تخيلات
 و نوبت توهمات هم دوش بیم و هراس بوده بحالت
 صدگونه ملالت صبح را شام نمیکردند و بانواع افکار و
 ترویات چه از وساوس موسوسان نا عاقبت بین

و هم از اجزای بعضی قوانین تشدد آگین که مصلحت در آنگهان
 زمان بضرورت حفظ و حراست نفاذ یافتند بود شبها
 با کمال تشمت خاطر بر وزنی آوردند تا آنکه واره فساد کینند
 خواهان بدبها و کم کم رو بوسعت نهاد و تا حد و و اطراف
 جوق جوق از آنان پاشنده کوب رسیدند و جا بجا بتاخت و
 تاراج پرداختند و خلایق را تباه و غلتش ساختند و بدبها
 مفصلات بد معاشان دیگر فرصت وقت غنیمت شمرده مصدر
 فتنه پروازی باشند و بوضع و قری جا بجا آتش زود بسا
 افسران اضلاع از اهل سیف و مسلم تبتیح ستم آنان بجز
 حسرت و حرمان جان و اوند و زنان و بچگان شان از غایت
 بیرحمی سان بیرون قاب فنا افتادند هر چند بجا با نیک

لشکر طرف پیکر سرکار گذر می کرد و با هزاران زبونی و خواری
 و مار از تنها و اشرا بر می آورد و گر چون نخت ناسازگار داشتند
 و او بار بر سرشان سوار بود باز آهسته آهسته به طرفیکه
 تنی چند گرد می آمدند همچنان مرکب شوره پستی و مفسده انگیزه
 می شدند و سانشه طرفه این بود که بسار عایامی بیگناه از اکابر و
 اصاغر و هاجنان و بیوپاریان را از اخبار و روع آمیز باز
 و شهرت های دور از کار چنان و اهمیت بر دل مستولی گشته بود
 که سرکار ذوالاقتدار بلا حطنه حرکات کورنگان از سائر عا
 بدول و بزار گشته است و از هر سو قشون برای تعزیر و تنبیه شان
 متوجه نموده و قوانین صعب بنا بر سزا و بهی عموماً جاری فرموده
 درین و غده هزاران تن بازن و فرزند بیبال و بوادی

راه فرار نمودند و صد پای چارگان هوش و حواس باخته
 دست از حرف و کار با برداشتند طرفه شورش و آشوب
 ازان با کثر امصار و قری افتاد و غارتگران را مستابوسی
 کار خود به طرف دست داد و مفیدان جا بجای تمانه داران و دیگر
 عمال را بزور گرفتند بد عتہای گوناگون کردند و نهب و غارت
 از اکثر عمرانات گرد آورند و در همین اثنای که
 ای ویران خستند
 فتند را روز بازار بود و خلق خدا بصدقات و پیشانی با غرق
 آرامی صواب انتہای همین اراکین سلطنت با وائل اگست
 سند مذکور بران آمد که یکی را از بزرگ حکام کلکتہ کہ از
 اوضاع و اطوار مردم آن طرف دیار خبردار باشد بتدارک
 حالات رعایا و تائید حکام آنجا و اصلاح بد نظمیہای

کہ بانواع اسباب راہ یافتہ برگسارند تا با حسن وجوہ تنہیہ و
 گوشمال آن فیہ بدسگال و رآن حدود بتدابیر مناسبہ بنمایند
 و تسکین و تسلی خاطر رعایا کہ بشنیدن گوناگون اخبار و افواہ
 بازار پر اگندہ دل گشتہ اند بعنوانی پردازد کہ امن و امان
 و جمعیت و اطمینان رفتہ بحسن تدبیرش باز بر جا آید آخر کار
 چنان قرار یافت کہ جناب اسی اسی سامیول صاحب بہا
 کہ واقف از بسا احوال و اطوار قاطنین آن دیار و وزہمت و
 دانش یگانہ روزگار بودند و منصب حکومت سترگ
 و اور یگاہ صدر کلکتہ تعلق بذات و الاصفات جناب ایشان
 در آن وقت داشت برای عہدہ کشتری مقام پٹنہ و اضلاع
 خمسہ ماتحت آن چیدہ و برگزیدہ شدند و برواسنگے

بر جناح استعجال مامور گشتند و تاریخ روانگی شان روز هشتم ماه مذکور
 معین گردید حقیر که با بسیاری از بزرگان و راجگان و رئیسان
 آن طرف هم بوجه قرب وطن و هم بواسطه کار و کالت روابط
 اخلاص و اختصاص میداشت نیز برای همزی صاحب ممدوح
 گردید و به اششنت کشری و اختیارات محسرتی با همه اعزاز
 شرف اقیانوس یافت اگر چه از بواعث کثرت کارهای عدالت
 که متعلق بود کالتهم بوده و و فوراً اشغال و بهات منسذلی خودم
 مفارقت کلکته بعتت موجب بساز یا نم بود و رفتن در این هنگام
 پینگاهمه خالی از خطرات بهم نمی نمود لیکن محض بلحاظ
 سرانجام کار سرکار و اصلاح حالات ملک و دیار
 انگشت قبول بردین نهسا دم و غاشیه اطاعت بردوش

کشیده تن با ما و گی و آدم و الا جناب رفعت انتساب انزل
 سرفریدرک حمیس پایندی نواب لفظت گورزنگاله
 از و فور قدر دانی مزد ما هوار سنگین برای من تجویز فرمودند
 مگر من که با همه بیچارگی از ایام دراز پرورده این دولت بلند
 صولت بوده ام و بزرگانم از قدر افزای های مشین کار فرمایان
 این سلطنت با عز و شوکت هرگز نشوونما و نام آورها
 پیدا کرده اند نه پسندیدیم که جز دولت خوشو دینی ستاران
 جناب ملکه محترمه مزدی بجلدوی این اختیار کنم لهذا بی سربیح
 مزدی نطق خدمت آقای ولی النعم خود بر میان جان خستیم
 و باه انگست همپانی جناب سامیول صاحب بر مرکب ^{شدم} دومی ^{شدم} آ
 چون مرکب ما خستین مقام بریمپوره قریب تر بر شد آبا و ننگر ^{خت} اند

فرود آمدم و با اشخاص معزز آنجا بر خوردم از مکالمه با ایشان چنان
 ظاهر گشت که همگی رعایا از خواص و عوام چه بنود و چه اهل اسلام
 بهمان تخیلات باطل که ذکرش بالا گذشته تمام تر خائف و ترسان
 می باشند و چنان فهمیده اند که ازین بعد بنظر بزرگاری سحکی را از مردم
 این دیار عزت و اعتبار نخواهد بود علی الخصوص قوم مسلمانان را
 نزد اهالی این سلطنت عالی و قسقی و اعزاز می منصبی و امتیاز
 هرگز باقی نخواهد ماند چون از نیگونه بسا توهمات ایشان شنیدیم
 کیفیات وحشت و سرسیمگی ایشان دیدم گفتم چنین اخبار کوچک و بزرگ
 محض بی اصل و دور از کار هرگز با اعتبار سزاوار نیست زیرا که
 در عاطفت و رعایا پروری عالیجناب حشمت مآب نواب
 گورنر جنرال بهادر هیچگونه تفاوت و انحطاط راه نیافته بجز رعایا

از سلیمان و بنو و نصاری و یهود چنانکه سابق زیر سایه رفت
 و عنایت جناب مدوح بودند حالا هم چنان هستند لطف
 عاطفت و پرورش بر سائر رعایا و جمهور بر ایا همبران نسق
 یحسان مبذول است البته و فاشعاران حق گزار مدام مستحق
 انعام و توقیر اند و بدانند ایشان نامزیده کردار بعد ثبوت گناه
 قابل سزا و تعزیر آیا این معنی برای اطمینان شما کافی نباشد
 که مرا که بفضل او تعالی مشرف با سلام چنان بر کشیده و درین ^{بن}
 پراشوب تقرر مچنین خدمت شرک چگونه پسندیدم ^{توقیر داده ای} اند و چون
 هر یکی از شما صاحب علم و خرد است نباید که گوش بر افواه عوام
 نهید لازم آنست که شما خود بتعلیم و تفهیم عوام کوشید و هر گونه ^{سطو}
 وحشت سرکار و دولتمدار و محرمت و شفقت اباالی این سلطنت ^{بلند}

منتقلش نحو اطراف ایشان گردانید و آن بیچارگان را از بند صدقات
 و پریشانی با واریانید غرض که هر آنچه حالات واقعی و نصیاح مناسب
 وقت بود بگوش هوش مستمعان گزرا نیدم تا گونه تسلی بخاطر با
 راه یافت و بعد تفهیم و تسلی آنجماعه باز بهماز آدمم و از آنچه
 گذشته بود بصاحب موصوف آگهی دادم یکدیگر و جا و گیرین
 باشنای این سفر بمبرین و سیره اتفاق گفت و شنود افتاد
 و تفهیم و تعلیم در هر جا اثری بدلهامی داد و بالاخر بعضی از قبیل
 مع انجیر فائز بلده عظیم آباد گردیدیم تا آن زمان از چپسته
 و عرق افشانی سلحشوران انگلستانی و بمگر می چالاکلی و بگر
 دولتخواهان سرکار و ولتمدار و اکثر مقامات فتح و نصرت
 این دولت بلند صولت برومی کار آمده و شرارت کیشان

بد اطوار بگرداننا هنجار خویش گرفتار و آواره دشت ادباً
 گشته بودند چنانچه در مقام آره هنرمندی نمایان نصیب مفسدان
 گردیده و کنور سنگبه که همدران ایام بحالت پیرانه سالی از تقاضای
 جاهلیت و اغوامی مستی بد اطواران سر از اطاعت برزده بود
 آخر کار با جمعیت چند صد نفر سپرد آب انداخته راه فرار نمود
 و آن گونه طغیانی شرف و فساد و تازه تازه شورش انگیزید
 بغاوت و رزان بی دانش و داد که در کلکته هر شام و چاه
 گوش میکردم نیا فتم و لیکن بد معاشان جابجا با انواع شورش
 و غوغا و اخبار بی سرو پا رعایا را از حکام و حکام را از رعایا
 بدول نموده با انواع دمدنه و فریب و تخویف و ترهیب دست
 تجاج دراز میکردند و از نیکه حکام اضلاع بعضی حکام تشدد و انضمام

از روی سیاست و مصلحت بغرض صیانت نفوس و اموال
حفاظت خزائن و دفاتر سرکار نافذ می ساختند موجب
و حشت و اضطراب رعایا بوجه لاعلمی از اصل مرام و عدم
موانست و مجالست با حکام میگردید اگرچه اینگونه تشدد و
سخت گیری با در بعض مقامات مفید و مناسب هم افتاد تا
بمقتضای آنکس بهر سخن وقتی و هر نکته مکانی وارد و دیگر اکثر
جاها نتایج و ثمرات جز خلافت مامول نمیداد و تفصیل اینهمه حالات
و معاملات درین مختصر غیر متصور است حاصل جناب
سامیول صاحب بهادر بلاقات اعزه و زوسا وزیرینداران
و ابالی مناصب اجازتم دادند تا اولاً بمکان شیخ برکت اللہ
وکیل عدالت آنجا اتفاق مجالست افتاد از اعزه و اکابر شهر

کجا پیش صد کس مجتمع بودند و همان نوع اخبار پرچشمت و انتشار
 بزبان می‌اوروند راستم تسلی شان می‌پرداخت و بچوب
 سوال هر یکی دلایل و وجوہات کافی و وافی بیان می‌ساخت
 روز دوم حسب خواهش ایشان با یوان شیشه محل راجه بهوب ^{سنگها}
 جلسه در یافت و رانجا از هندو و مسلمانان زائد از نصد
 کس جمع آمدند انواع شبیهات که از جانب حکام و الامتقام داشتند
 و اقسام اندیشه با که از دست برو با غیابان نکو بین منسرجام
 استیلا بر ایشان یافته بود و بجان ازان لرزان می‌بودند
 همه را با حسن اسلوب رفع کرد و موسطوت و جلالت های سلطانی
 و مراجع و عواطف خسروانی را با همه راست بیانی در روی
 ایشان بدست چپ شمر دم تا با طاعت سرکار همکنان آماؤ
 شمار کردیم در این ایام

و استوار گشتند و زان پس برای مزید و بجمعی خود خواستند که کلماتیکه
 از من شنیدند انداز زبان تملطف ترجمان جناب سایه مول
 صاحب پیاور نیز گوش کنند چنانچه بروفق این خواهش صاحب
 موصوف روزی معین فرموده بحلیه عام شریف آوردند
 و گروه گروه خلایق از بسا طبقات گرد آمدند و تقریر فصیح
 از زبان بلاغت تبیان صاحب موصوف چنانکه از من شنیده
 بودند باز مفصلاً شنیده آویزه گوشش هوشش خود نمودند
 از آنوقت جمله رعایا با همه اطمینان و خوشدلی باید عاری قیامت
 سلطنت بلند او گشتند و آهسته آهسته عیال و اطفال خود را که
 جا بجا فرستاده بودند باز پس طلب نمودند و کار و بار تجار
 و مهابجان و ارباب حرف نیز سر آغازی یافت و رونق و

و آبادی شهر و جمله حوایش از سر تازه گردید و تحصیل سرکاری حسب دستور
 جاری گشت آن همه گفتگو بایم که هر جلسه با هزاران مردم آن ملک
 اتفاق افتاده و هر گونه سخنان فهمانش که در خلوت و
 جلوت با او انی و اقا صی از زبانم تراویده خواسته بودم
 که برای ملاحظه ناظرین کتاب حشلاصه و اربنویسم مگر
 بخوف طوالت ازین اراده باز استادم و قلم حقایق رقم را
 زیاده ازین رخصت تحریر نداوم و حاصل آن جمله همین بود که
 هر آن خشم و شوکت سرکار عظمت مدار را با آن همه عطف و معذرت
 که از بد و طلوع نیر سلطنت نسبت بر عایایمی این ملک
 مرعی و مبذول مانده است و نشین هر خاص و عام بتوضیح تمام
 میگردم و بهر نیتها می باغیان و رسیدن هر یکی از ایشان بکفر کرد و

ناسزاوار و مامون شدن اکثر اصلاخ و امصار از دست برداشتر
 بدست یاری عساکر جبار و فاشعار منصفاً با تمام تر شرح
 و بیان خاطر نشان می ساختم و هر گونه نتایج خیر خواسته و
 دولت سگالی که به خواجگان این سلطنت و دوران عدت
 حاصل می باشد تبصریح و تشریح آن می پردازم علاوه برین
 بسا احکام تشدد که از طرف حکام آن دیار بحکم ضرورت
 و اضطرار نافذ شده بود یا می شد حتی الامکان بذریعه جناب
 سامیول صاحب بهادر انسداد آن کردم و در منع آن چند ^{بلوغ}
 بکار بردم و البته مدد تعالی که فوائد و ثمرات این همه تدابیر
 و کوشش با چنانکه می بایست نیک بنصه ظهور رسیده و آنهمه
 جوش و خروش که افتاده بود باندرک مایه فرصت از آن حد و بنا بود ^{گر دید}

اینجاست شرح دو امر دیگر که مدار بسا شبیهات و اعتراضات
 رعایا نسبت بسرکار و التبار بوده تکلیف موقع وقت ضرور آمد
 اول آنکه اینهمه شر و فساد سپاهیان بدنها و که از شهسرت
 و روع دخل و بی سرکار بلبل و مذاهب رعایای هندوستان و یا
 جمله مردم عوام بلکه بعضی خواص را نیز از طرف گورنمنٹ
 ترسناک و بدول کرده بودند و بدین بهانه بی اصل بدعاشان
 و نادانان را از رعایا شریک حال خود ساخته انواع شورش
 و فتن در اضلاع و اقطاع این ملک برانگیختند و خون بسیار
 از بیگناهان ریختند سببش آنچه بخاطر عوام گذشته و جاگزین
 آنست که سپاهیان باندیشه خلل مذہبی دست از استعمار
 کار توہامی انگریزی کشیدند و اہالی سلطنت بر لشکریان

برای استعمال آن جبر کرده همان جبر و تشد موجب این همه خرابیها
 اما عوام بیچاره خبر از حقیقت کار ندارند و نمیدانند که
 معامله کارتوس بهانه بیش نبود که کورنگان آن را وسیله
 کار ساز و اوار خود ساختند و بخردان رعایا و بد معاشان و
 بسازندگان را با خود متفق نموده بنا می تاخت و تاراج و بیست
 ستیزه قائم کردند اصل معامله کارتوس این است که چون
 درین نزدیکی تفنگهای وضع نو که گلوله اش بسافت نهد
 قدم کار میکنند برای لشکریان از انگلند هندوستان رسید
 همراه آن کارتوسهای جدید که اندک دراز و باریک نسبت
 به پیشین کارتوسها و بروغنی چرب می باشد تا بی هیچ وقت درنگ
 اندرون نال تفنگ اندرفت معسکر با تقسیم نموده آمد لشکریان

هندوستانی عذری با استعمال کارتوهای نورسیده ظاهر کردند

انگاه بکلم گورنمنت در معسکر مقام دودره ملحق کلکتہ از دست

بیمن ملکی مردمان همان جنس کارتوهای دیگر ساخته و بسپا هیسان

داوه شد باز بسپا هیسان بنود از قوم بریمین و راجپوت در

استعمالش همچنان شبهاست و عذرات کردند از آنجا که ابالی گورنمنت

عالی را رعایت ادیان و مذاهیب منظور نظر عاطفت اشریش از

بیش است بسپا جمعی ایشان اجازت دادند که بسپا

مواد و اجزای درستی کارتوهای بصارت سردکاری

از دست خود بخرند و هم از دست خود بصنعت آن پروانند و

روغنی که عذر نباشد چربش سازند مگر چون بدخونی و کینه جونی

بدلپای ایشان جا گرفته بود و عذر کارتوس بهانه بیش نبوده

آخر به پیووه عذرات از سفاقت و جهالت بر همان انکار
 خود مانند آنوقت افسران در یکد و جانی اجماع تحکم و سیاست
 نیز بر ایشان فرمودند که حق بجانب خود داشتند الغرض اینکه
 عدول و سرتابی اولاً از سپاهیان دسته لبر نوزده مقیم بر بمپور
 متعلق بلده مرشد آبا و بظهور آمد چون از هر گونه تفهیم و خاطر جونی
 رو براه نیاوردند حکم شد تا ایشان بیستام بار کپور متصل
 بتاریخ سی و یکم مارچ رسیدند و بانهار شوکت و جلال سلطنت
 رو برو می دیگر دسته های سلطانی و گلوله اندازان انگلستانی
 بجرم نافرمانی معزول از خدمت سرکار و وقت قرار کرده شدند و
 جنگ از ایشان گرفته شد و بعد ساعتی در مشا بهره ایشان تا روز بیست
 تقسیم گردید و سحر بهیسی بهادر تقریری در باره غلط فہمی ایشان

بشبهات بی اصل با دیگر کلمات و اشمندانه گوش گذار ایشان

فرمودند و گفتند که با این همه نافرمانی هاتی شما سرکار عظمت مد

از رگبزر در یادلی و رعیت پروری اهتمام عبور شما از دریای می ^{گل}

با همه اثاث وزن و فرزند و دیگر لوازم و ضروریات شما

بصارت خود خواهد فرمود و چون مرض تخمه در جماعت شما شروع

گردیده چند روز طبیب و دو خانة سرکاری نیز همراه شما خواهد بود

ایشان نیز بجواب ظاهراً بعد شکرگزاری برای گورنمنت و میجر ^ح

و حاها گفتند لیکن چون دلها می ایشان پُر از کینه و شقاوت بود بهما ^ن

نزدیکی مشکلی پانڈمی نام سپاهی اولاد دست بخوریزی افسران ^{می}

خود در از کرد و بعضی ملکی افسران و سپاه رجنٹ سی و چهار

مقیم بار کپور با وجود قدرت در دفع آن نکوشیدند تا آنکه رفته رفته